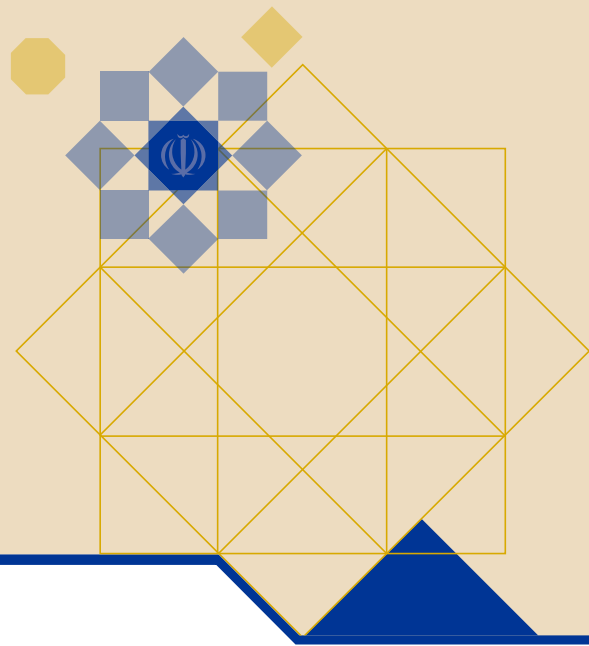




پژواک اندیشه‌های خیامی در اشعار عباس محمود عقاد

د. فاروق نعمتی^(*)

◆ تاریخ دریافت: ۲۰۲۵/۵/۲

◆ تاریخ پذیرش: ۲۰۲۵/۸/۳

چکیده

عمر خیام نیشابوری از شاعران فارسی‌زبان است که با سرودن رباعیات توانسته در حوزه ادبیات فارسی مطرح شود. رباعیات وی در دوره معاصر، نظر بسیاری از مستشرقان، مترجمان و ادبا را از کشورهای مختلف به خود جلب کرده است. از جمله اینکه او را به حقیقت باید از نام‌آورترین و سرشناس‌ترین شاعران و ادیبان ایرانی در جهان معاصر عرب دانست که به دلیل نوع جهان‌بینی و اندیشه‌های خاصی که داشت، توجه بسیاری از شاعران معاصر عربی را به خود جلب نموده است. از جمله ادبایی که به اشعار وی توجه کردند و تحت تأثیر افکار وی سروده‌هایی دارند، عباس محمود عقاد، ادیب و شاعر معاصر مصری است. او علاوه بر مقایسه میان اندیشه‌های خیام و ابوالعلاء معری، حدود بیست و نه رباعی از خیام را به عربی برگرداند و این امر میزان علاقه وی به خیام را نشان می‌دهد. با توجه به تأثیر مهم

(*) دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

Faroogh.nemati@pnu.ac.ir

رباعیات خیام بر شاعران معاصر عرب، این پژوهش بر آن است با شیوه توصیفی-تحلیلی و بر اساس مکتب فرانسوی در ادبیات تطبیقی، میزان تأثیرپذیری عقداد از خیام را بررسی نماید. یافته‌ها نشان داده است که می‌توان در مضامینی مانند مرگ و زندگی، حسرت بر گذر عمر، حیرت و بدبینی، می، معشوق و یار زیباروی و جبر و تقدیرگرایی، مشترکاتی را میان دو شاعر یافت و تأثیرپذیری عقداد از خیام را تبیین نمود. **کلیدواژگان:** ادبیات تطبیقی، خیام، عباس محمود عقداد، مرگ و زندگی، حسرت، حیرت و بدبینی.

۱. مقدمه

غیاث‌الدین ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیام نیشابوری در سال ۳۴۹ در نیشابور ولادت یافت. او فیلسوف، منجم، ریاضیدان و رباعی سرای دوره سلجوقی می‌باشد. کهن‌ترین کتابی که از خیام اسم برده و خیام را در زمره منجمان برشمرده است، نظامی عروضی در کتاب چهار مقاله است (هدایت، ۱۳۵۳: ۲۸). شاعر بودن وی به‌خاطر تعصب و سخت‌گیری حاکمان، مخفی بود. نخستین کتابی که از وی به عنوان شاعر خراسان نام برد، «خریده القصر» تألیف عمادالدین کاتب اصفهانی است که پنجاه سال پس از وفات خیام نوشته شد (زرین کوب، ۱۳۸۹: ۱۲۹). او با رباعیات فلسفی خود اشتهار دارد. خیام زاده‌ی دوره‌ی پایان خردگرایی می‌باشد. در آن دوره خیام قالب رباعی را انتخاب کرد و مضامین ساده و فلسفی را در آنها گنجانده. رباعیات وی در نگاهی کلی دارای مضامین غنیمت زمان و ناپایداری جهان است (پناهی سمنانی، ۱۳۷۰: ۹۰). در میان شاعران فارسی زبان، حکیم عمر خیام از جمله شاعرانی است که شهرت جهانی دارد. درست یک قرن پیش، نه تنها رباعیات وی در مدارس و کالج‌های غربی تدریس می‌شد، بلکه وی نماینده تمامی جنبه‌های غریب و خارق‌العاده «خاور زمین» به شمار می‌آمد (امین رضوی، ۱۳۸۵: ۱۵). قلمرو تأثیر رباعیات گستره زمان را در نوردیده و در دوره‌های متعدد، خوانندگان خاص خودش را داشته است. همین

گسترده‌گی و تنوع طیف مخاطبان در گستره زمان و مکان نشانه جایگاه بلند آن است. سخن گفتن درباره تعداد قطعی رباعیات خیام دشوار است. خیام‌پژوهان بسیاری تلاش کردند تا با دلایل و معیارهای خودشان، رباعیات اصیل را مشخص نمایند. در این میان برخی بر سبک رباعیات تأکید ورزیدند و برخی دیگر زبان و محتوای رباعیات را ملاک تعیین اصالت قرار دادند. برخی نیز براساس محتوا و مضمون رباعیات، آنها را به کارهای متأخرتر شاعر تقسیم نمودند؛ مثلاً اینکه خیام در دوره جوانی به شیخ صوفی دوران پختگی تبدیل شد (دشتی، ۱۳۷۷: ۱۷۷-۱۸۰). در این بین حدود سی تا چهل رباعی از نظر تمام پژوهشگران اصیل می‌باشد و در بقیه آنها اختلاف نظر وجود دارد (حسام‌پور و حسنلی، ۱۳۸۸: ۲۱۹).

همین رباعیات خیام، یکی از آثار فرهنگی و ادبی ارزشمند فارسی است که در فرهنگ و ادب عربی نیز تأثیر گذاشته است. درباره نحوه ورود رباعیات به شعر معاصر عرب، باید گفت که این کار، از طریق آشنایی با ترجمه‌های اروپایی خیام و رباعیات او آغاز شده است. در این راستا از قول طه حسین نقل شده است که «ما ادب فارسی را کمتر می‌شناختیم و در عصر جدید بیشتر آشنایی ما از طریق ترجمه آثار غربی‌هاست که عموماً به زبان‌های انگلیسی، فرانسه و آلمانی هستند. از جمله آشنایی ما با رباعیات عمر خیام» (شورای، ۱۹۵۴: ۱۷). پژوهشگران ادب عربی به خیام و رباعیاتش به دیده تحسین می‌نگرند و «اگر غلو نباشد، عمر خیام بیش از هر شاعر پارسی‌گوی دیگر مورد توجه ادبای عرب قرار گرفته است» (بکار، ۱۹۹۹: ۳۷۵). برای این ادعا کافی است به حجم انبوه ترجمه‌ها، کتاب‌ها و مقالاتی که درباره خیام نوشته شده، دقت شود. عرب‌ها تاکنون حدود ۹۰ ترجمه معتبر از رباعیات خیام ارائه کردند؛ همچنین بیش از ۳۰۰ کتاب درباره خیام و رباعیاتش تألیف نمودند (درویش، ۲۰۱۰: ۷).

مصری‌ها بیشترین عنایت را به خیام و رباعیات وی داشتند (بکار، ۱۹۸۹: ۳۷۸). از جمله این شعرا عباس محمود عقاد است که مقالات متعددی درباره خیام نوشت و

در برخی مضامین شعری‌اش متأثر از عقاید اوست. عقاد با آرای فلسفی خیام پیرامون بهشت، دوزخ، ثواب و عقاب، شراب و مستی، زندگی و مرگ و فلسفه آن، غنیمت شمردن لحظه‌ها و نظایر آن آشنا شد و تحت تأثیر خیام قرار گرفت. این مقاله با عنوان «تأثیر اندیشه‌های خیام در اشعار عباس محمود عقاد» به بررسی تأثیرپذیری عقاد از خیام می‌پردازد. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود، اینکه میزان تأثیرپذیری عقاد از رباعیات خیام چگونه بوده است؟ به نظر می‌رسد که برخی سروده‌های عقاد شبیه مضامین خیام سروده شده است و این را می‌توان درباره زندگی، مرگ، شراب و نظایر آن دید.

۱-۱ پیشینه پژوهش

ناصر محسنی‌نیا در مقاله‌ای با عنوان «خیام پژوهی با تکیه بر جهان معاصر عرب» (متن‌شناسی ادب فارسی، ۱۳۸۹)، به بررسی مطالعات و پژوهش‌های انجام شده در رابطه با خیام و رباعیات او در دنیای معاصر عرب می‌پردازد. علاوه بر این پژوهش، مطالعاتی به بررسی تأثیر خیام و به ویژه رباعیات وی بر شاعران معاصر عرب می‌پردازد؛ از جمله:

- پایان‌نامه «تأثیر شعر و اندیشه حکیم عمر خیام بر آثار ادبی عبدالوهاب بیاتی» (دانشگاه اصفهان، ۱۳۹۰) از شهرناز امینی چرمهینی که به دنبال شناساندن زمینه‌های اثرپذیری بیاتی از خیام و بیان گستره این وام‌ستانی ادبی و همانندی‌ها و ناهمانندی‌های آن، بر اساس مکتب فرانسه در ادبیات تطبیقی است؛ که نشان می‌دهد بیاتی علاوه بر این که دو کتاب «الذی یأتی ولایاتی»، و «مرگ در زندگی: الموت فی الحیاه» را درباره خیام و تحت تأثیر وی نگاشته است، در موضوعاتی چون اندیشه مرگ، ناامیدی، باور به جبر و تقدیر، افسوس بر گذر جوانی نیز از خیام تأثیر پذیرفته است.

- پایان‌نامه «بازتاب شعر خیام در اشعار عبدالوهاب البیاتی» (دانشگاه پیام نور،

۱۳۹۲) از ثریا رضائی‌فر که نتایج حاصل از این پایان‌نامه نشان داد، شباهت روزگار بیاتی به دوران خیام و حوادث زادگاه وی در قرون پنجم و ششم، به موطن شاعر ایرانی باعث تناسب روحیات دو شاعر در موارد قابل ذکر گردیده است. آنچه را که شاعر عراقی به تفصیل در سروده‌های خویش بیان کرده، خیام به ایجاز در رباعیاتش خاطر نشان ساخته است.

- پایان‌نامه «نقد و بررسی تأثیرپذیری ایلیا ابوماضی از آراء و اندیشه‌های خیام» (دانشگاه اراک، ۱۳۹۴) از سحر محبی که مضامین و درون‌مایه‌های شعری خیام که در قصیده‌های ابوماضی کارکرد بیشتری داشته، ارزیابی می‌شود و با ذکر شواهدی از شعر ابوماضی، دامنه تأثیرپذیری وی از اندیشه‌ها و افکار خیام بررسی می‌گردد.

۲-۱ زندگینامه عباس محمود عقاد

عباس محمود عقاد در بیست و هشتم حزیران (تیر ماه) سال ۱۸۸۹ در مصر به دنیا آمد. پدرش مصری‌الأصل و مادرش از نژاد کرد بود. پدر و مادرش هر دو اهل سنت بودند (عوض، ۱۹۸۹: ۸). او در خانواده‌ای پرورش یافت که دینداری آنها زبازند همگان بود (عقاد، ۱۹۶۸: ۳۴). او هیچگاه ازدواج نکرد و گفته شده که عاشق دختری به نام «ساره» بود؛ ولی به دلیل سوءتفاهم‌هایی بین آنها جدایی افتاد و به هم نرسیدند. پس از مدتی عقاد عاشق «می زیاده» شد؛ اما این عشق و علاقه به ازدواج نینجامید (ضیف، ۱۹۸۸: ۳۸).

او دارای هوش بسیار بود و به نویسندگی روی آورد. او دلایل روی آوردنش به کارهای مطبوعاتی را تشویق شیخ محمد عبده، شور و اشتیاق دوران کودکی به نوشتن و پشتکار و علاقه‌اش به نویسندگی می‌داند (عقاد، ۱۹۶۹: ۷۸). مواجه شدن عقاد با این افراد و گروه‌ها را می‌توان از جمله چالش‌های ادبی وی برشمرد: جماعت ادبی اپولو، احمد شوقی، طه حسین، جمیل صدقی الزهاوی، امین الخولی، بنت الشاطی، توفیق الحکیم و دیگران (اصلانی، ۱۳۷۴: ۸۱).

از جمله آثار او عبارت است از: النازية و الاديان السماوية، عبقرية المسيح، ابو الانبياء الخليل ابراهيم، التعريف بشكسبير، ابن رشد، القائد الاعظم محمد على جناح، سن ياتسن أبو الصين، برنارد شو، المرأة في القرآن الكريم، المرأة في اللغة، أفيون الشعوب، حقائق الاسلام و اباطيل خصومة، الديمقراطية في الاسلام و نظاير آن (ضيف، ۱۹۸۸: ۳۸). او در سال ۱۹۸۳ عضو انجمن زبان عربی قاهره، در سال ۱۹۴۴ عضو مجلس شیوخ، در سال ۱۹۵۶ عضو مجلس فنون و ادبیات شد. عقاد در سال ۱۹۶۴ فوت کرد و در شهر أسوان مصر مدفون شد (سکوت، ۱۹۸۳: ۳/۱).

۳-۱ دنیای خیام از نگاه عقاد

محمود عقاد پس از احمد حافظ عوض (۱۸۷۷-۱۹۵۰) دومین ادیب عرب معاصر می‌باشد که درباره خیام و رباعیات وی در مقاله‌ای با عنوان «شعراء الفرس: عمر الخيام: شعراى ايران عمر خيام» مطلب نوشت (بکار، ۱۹۸۲: ۱۳). این مقاله در سال ۱۹۰۱ در مجله المصرية که مسئول آن خلیل مطران بود چاپ شد (همان: ۱۴). مقاله «رباعیات الخيام» نخستین مقاله‌ای بود که عقاد درباره خیام نوشت و در آن را به ترجمه فیتز جرالد انگلیسی تکیه نمود. عقاد معتقد بود که خیام قدرت خیال بی‌نظیری دارد و نظر خیام درباره لذت بردن از همه چیزها به‌خاطر عمر کوتاه و گذران برایش جالب بود. عقاد بر آن شد ۲۲ رباعی خیام را که در آن زمان به زبان انگلیسی برگردان شده بود را به نثر ترجمه نماید (بکار، ۱۹۹۹: ۳۴).

عقاد در مقالاتش میان ابوالعلاء معری و خیام مطابقت به عمل آورد و بر این باور بود که خیام مبانی فلسفه‌اش را از فلسفه ابوالعلاء معری گرفته است. او معتقد بود که چون خیام با عربی آشنا بود؛ بنابراین بعید نیست از آثار معری نیز اطلاع داشته باشد، ضمن آنکه مفاهیم و اصول فلسفه در ذهن هر دو بسیار به هم شباهت داشت (همان: ۱۶). عقاد با مطالعه رباعیات خیام به این نتیجه رسیده بود که خیام دچار نوعی شک و تردید در عقاید خود شده بود. او خیام را شخصیتی

می‌دانست که به زندگی بعد از مرگ اعتقاد چندانی ندارد و به همین دلیل او را از پیروان مذهب اپیکورین «لذت‌گرا» می‌شمارد. عقاد در راستای تأثیرپذیری خیام از ابوالعلاء آورده است که خیام، يك رباعی درباره اجبار انسان به از دنیا رفتن دارد؛ همان‌طور که به اجبار به دنیا آمده است:

آورد به اضطرارم اوّل به وجود جز حیرتم از حیات چیزی نفزود
رفتیم به اِکراه و ندانیم چه بود زین آمدن و بودن و رفتن مقصود!
(خیام، ۱۳۷۳: ۹)

معری نیز دقیقاً همین مضمون را در بیتش بیان می‌کند:

فَإِنْ رَحَلْتَ بِالرَّغَمِ عَنْ مُسْتَقَرِّهَا فَمَا كَانَ سُكْنَاهَا لَهُ بِاخْتِيَارِهَا
(معری ۲۰۱۶م: ۴۷/۱)

- اگر جان با اجبار از مأوا و جسم رخت ببرند، پس سکونت گزیدنش نیز از روی اختیار نبوده است؛ بلکه از روی اجبار بوده است.

عقاد در مقاله‌ای تحت عنوان «تطابق بین خیام و ابونؤاس» معتقد است که خیام نمایانگر انسانی ناامید، مضطرب و حیران است؛ ولی شخصیت ابونؤاس، بی‌بند و بار است و پرورش خودسرانه و عشق‌بازی‌هایش موجب به اوج رسانیده شدن بی‌بند و باری او گشته است؛ با این وجود مضامین برخی سروده‌هایشان یکی است و به نظر می‌رسد که ابونؤاس بر خیام تأثیر گذاشته است. به عنوان نمونه ابونؤاس می‌گوید:

أَأَتْرُكُ لَذَّةَ الصَّهْبَاءِ عَمْدًا لما وعدوه من لَبَنِ وَخَمَرٍ
حَيَاةً ثُمَّ مَوْتَ ثُمَّ بَعَثُ حديثُ خرافةٍ يا أُمَّ عمرو
(مهمزی، ۱۹۵۳: ۱۰۸)

- آیا به‌خاطر اینکه در بهشت وعده شیر و شراب داده‌اند، لذت شرابی را که اکنون در اختیار دارم را رها کنم؟ زندگی؛ سپس مرگ سپس برانگیخته شدن. خرافه‌ای است ای ام عمرو!

خیام در این راستا می‌گوید:

گویند کسان بهشت با حور خوش است من می‌گویم که آب انگور خوش است
این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار کآواز دهل شنیدن از دور خوش است
(خیام، ۱۳۷۳: ۴۱)

عقاد در سال ۱۹۴۶ در مجله «الرسالة» مقاله‌ای با عنوان «مصادفات في الطريق» را منتشر کرد و در آن بیان نمود که خیام، صوفی نبوده است و نسبت دادن تصوف به او، ظلمی بزرگ در حق اوست و شرابی که خیام از آن سخن می‌گوید، شراب الهی نیست و کلامش از رموز و اشارات و سخنان سرپوشیده خالی و تهی است (بگار، ۱۹۹۹: ۵۴).

با توجه به آنچه در این بخش آمد، می‌توان گفت که عقاد درمورد خیام علاوه بر مطالعه رباعیاتش، مقالاتی نیز نوشت و با مطالعه مقالات وی درباره خیام و رباعیات او می‌توان به ارزش هنری و ادبی نهفته در این آثار و پیشتازی او در برخی مسایل پی برد. مضامین نوشته‌ها و خدمات وی در قلمرو خیام‌شناسی غنی و بیانگر دانش گسترده اوست.

۲- پردازش تحلیلی موضوع

۲-۱ بازتاب اندیشه‌های خیام در اشعار عباس محمود عقاد

از میان وجوه هنری و فکری ویا ابعاد زندگی خیام، آنچه بیش از همه جلوه‌گر شده و مورد توجه قرار می‌گیرد، وجه خاص فکری اوست. خیام توانسته است با خیال نیرومند خود اندیشه و عاطفه انسان‌ها را در تصویری خاص ابدیت بخشد که در ورای آن مجموعه‌ای از عواطف و تأملات عالی ذهن بشری نهفته است. بارزترین زمینه‌های فکری خیام که در رباعیات مطرح شده‌اند موضوع زندگی و مرگ، حیرت و بدبینی، غنیمت شمردن و باده‌نوشی، معشوق و نظایر آن می‌باشد. مطالعه دیوان عقاد نیز گویای این است که این مضامین از جمله موضوعات شعری او است. در این بخش میزان تأثیرپذیری عقاد از اندیشه‌های خیام نشان داده می‌شود.

۲-۱-۱ مرگ و زندگی:

اندیشه زندگی و مرگ قدمتی به کهنگی تاریخ دارد. همه ما در مقطعی از حیات خود همواره درباره مرگ اندیشیده‌ایم و همواره از ناتوانی خود در مقابل عظمت خلقت، سرافکنده شده‌ایم. این موضوع نزد خیام نیز به مهمترین و بارزترین دغدغه فکری او تبدیل شده است؛ بطوریکه می‌توان سایه آن را بر بیشتر اشعارش مشاهده نمود. در این راستا آمده است: «شگفت نیست که دو موضوع مهم پایه تفکر خیام است: مرگ و زندگی. چرا مرگ را نخست نوشتم؟ زیرا اندیشه مرگ بر اکثر اشعار خیام سایه انداخته و بیش از هر چیز مطرح است... حتی بازگشت خیام به لزوم اغتنام فرصت زندگی نیز از رهگذر اندیشه مرگ است» (یوسفی، ۱۳۸۸: ۱۱۰). دشتی نیز معتقد است که «رباعی‌ها گریزگاه یا پناهگاهی برای این اندیشه سمج (مرگ) است که دائماً خیام را به خود مشغول کرده است» (دشتی، ۱۳۷۷: ۱۳۵). از نظرگاه خیام، هستی و پیدایش در مرگ و نیستی تجلی می‌نماید و راه زندگی به سرزمین مرگ منتهی می‌شود که خود سر منزلی مبهم و مرموز است. اولین مسأله‌ای که خیام در برخورد با این موضوع با آن مواجه می‌شود، ناپایداری عمر و بی‌اعتباری دنیا است. وی با اشاره به ناپایداری امور این جهان، به گلایه از رسم زمانه روی می‌آورد:

ساقی، گل و سبزه بس طربناک شده است دریاب که هفته دگر خاک شده است
می‌نوش و گلی بچین که تا درنگری گل خاک شده است سبزه خاشاک شده است

(خیام، ۱۳۷۳: ۶۲)

عقاد در قصیده «فلسفه الحیاة» درباره مرگ همه انسان‌ها چنین می‌سراید:

أَيُّهَا السَّائِلُ مَا بَعْدَ الْمَمَاتِ يَمُومُ الصَّخْرَاءَ وَانْظُرْ قَفَرَهَا
مَا وَرَاءَ الْقَبْرِ فِي قَوْلِ الثَّقَاةِ حَالَةً تَحْمَدُ يَوْمًا سِرَهَا
لَسْتُ بِالرَّاضِي حَيَاةً بِالحَيَاةِ لَا وَلَاتَرْضَى حَيَاةً غَيْرَهَا

(عقاد، ۱۹۶۹: ۳۹۳)

ترجمه: «ای کسی که از زندگی پس از مرگ جويا می‌شوی، به سوی صحرا و

دشت روانه شو و بین که صحرا، خشک و بی آب و علف است. از نظر افراد مورد اعتماد، زندگی پس از مرگ به گونه‌ای است که روزی سرانجام راز آنرا می‌پسندی. تو نمی‌توانی قبول کنی که زندگی پس از مرگ نیز مانند همین دنیا است. همچنان که نمی‌توانی این را نیز بپذیری که حالت و شکل زندگی پس از مرگ، با این دنیا تفاوت بسیاری دارد.

خیام مرگ را امری محتوم می‌داند که راه گریزی از آن وجود ندارد؛ اما در این راستا می‌گوید که به قدری شراب می‌نوشد که پس از انجام مراسم خاکسپاری‌اش هم از خاکش بوی شراب برخیزد و انسان خمار را مست نماید. این مسأله به غنیمت شمردن دم و قطعی بودن مرگ دارد:

چندان بخورم شراب، کاین بوی شراب آید ز تُراب، چون روم زیـرِ تُراب
گر بر سر خاک من رسد مَخموری از بوی شراب من شود مست و خراب
(خیام، ۱۳۷۳: ۸۰)

عقاد نیز در سروده‌هایش نسبت به این رباعی خیام واکنش نشان داده و ابیاتی را با همان معنا و مضمون سروده است. او می‌گوید:

إِذَا شِعْوَني يَوْمَ تَقْضِي مَنِيَّتِي وَقَالُوا أَرَأَى اللَّهِ ذَاكَ الْمُعَذَّبَا
فَلَا تَحْمِلُونِي صَامَتِينَ إِلَى الثَّرَى فَإِنِّي أَخَافُ اللَّحْدَ أَنْ يَتَهَيَّبَا
وَعَنُوا فَإِنَّ الْمَوْتَ كَأْسُ شَهِيَّةٍ وَمَا زَالَ يَحْلُو أَنْ يَغْنَى وَيَشْرَبَا
وَلَا تَذْكُرُونِي بِالْبُكَاءِ وَإِنَّمَا أُعِيدُوا عَلَى سَمْعِي الْقَصِيدَ فَأُطْرَبَا
(عقاد، ۱۹۶۹: ۸۵)

ترجمه: «زمانی که روز مرگم فرا رسید و مرا تشییع می‌کنید و همگان گفتند: خداوند آن عذاب شده را بیامرزد. مرا با حالت سکوت تشییع نکید؛ زیرا می‌ترسم قبر مرا به وحشت بیاندازد. در آن لحظه آواز بخوانید؛ زیرا که مرگ، جامی شیرین است و همیشه آواز خواندن و می نوشیدن، گوارا و شیرین است. مرا با گریه و ناله یاد نکنید و فقط بر من شعر بخوانید و شادی کنید.»

به عقیده خیام، مرگ امری مسلّم است، مرگی بدون بازگشت. پس زندگی پدیده‌ایست زودگذر، چون امر چنین است و همه آن مسائل مهمی که فکر آدمی را به خود مشغول کرده است، از ارزش میافتد:

این یک دو سه روز نوبت عمر گذشت چون آب به جویبار و چون باد به دشت
هرگز غم دو روز مرا یاد نگشت روزی که نیامده ست و روزی که گذشت
(خیام، ۱۳۷۳: ۴۵)

عقاد نیز دنیا را زودگذر معرفی می‌کند و ارزش و بهایی برای آن قائل نیست. او درباره کوتاهی عمر و سرعت به پایان آمدن آن و حسرت بر گذشته چنین می‌سراید:

بَرِئْتُ مِنْ غَشِّ نَفْسِي وَلَا أَقُولُ انْتَبَهْتُ
قَدْ كُنْتُ سَاهِرَ عَيْنٍ مُسْتَقِظًا مَا عَفَوْتُ
بَرِئْتُ مِنْ غَشِّ نَفْسِي وَلَيْتَنِي مَا بَرِئْتُ
مَا الْعُمُرُ مَحْضُ نَهَارٍ فِي الْعُمُرِ لِلْغَمِّ وَقْتُ
هَـا أَنْتِ يَا عَيْنُ يَقْظَى وَهَـا أَنَا قَدْ نَظَّـرْتُ
مَاذَا اسْتَفَدْتُ لِعُمْرِي وَمَا عَسَانِي اسْتَفَدْتُ؟
(عقاد، ۱۹۶۹: ۲۶۴)

ترجمه: «از گول زدن خویش، خود را مبرا می‌کنم و نمی‌گویم که متوجه شدم! بیدار بوده‌ام چشم باز نخوایده‌ام. از گول زدن خویش، خود را مبرا می‌کنم و ای کاش خود را مبرا نمی‌کردم. عمر نیست جزء بهاری و نیز فرصتی برای چشم فرو بستن! ها! ای چشم من! تو بیدار ماندی و من نظاره کردم. از عمرم چه استفاده‌ای کردم و آنچه انجام دادم آیا استفاده کردم؟»

۲-۱-۲ حسرت بر گذر عمر

حسرت و افسوس بر عمر گذران از جمله مضامینی است که خیام و عقاد به آن پرداخته‌اند و هر دو از گذشت روزهای خوش اندوهگین هستند. خیام گذشته و

آینده را رها کرده و همین دم و لحظه برایش ارزش دارد و غنیمت می‌شمارد. او در این راستا چنین مسراید:

افسوس که نامه جوانی طی شد و آن تازه بهار زندگانی دی شد
آن مرغ طرب که نام او بود شباب افسوس ندانم که کی آمد کی شد
(خیام، ۱۳۷۳: ۷۸)

عقاد نیز در این راستا ابیاتی دارد که عبارت است از:

دَهَبَ الْيَوْمُ وَمَا أَهْلَكَهُ كَانَ مِنْ يَوْمِ مَمَاهُ النَّيْرَانِ
لَمْ يَكُنْ فِي صُبْحِهِ أَوْ لَيْلِهِ حَظُّ عَيْنٍ، أَوْ لِسَانٍ أَوْ جَنَانِ
(عقاد، ۱۹۶۹: ۳۳)

ترجمه: «امروز گذشت و چقدر امروز مرگبار بود. این روز از روزهایی بود که آتش آن برافروخته بود. در صبح و شب آن برای چشم و زبان و قلب من بهره‌ای وجود نداشت.»

خیام در جایی دیگر به گذران عمر و کوتاهی زندگی اشاره کرده و می‌گوید:

این قافله عمر عجب می‌گذرد دریاب دمی که با طرب می‌گذرد
ساقی غم فردای حریفان چه خوری پیش آر پیاله را که شب می‌گذرد
(خیام، ۱۳۷۳: ۶۶)

زمانی که عقاد فضای خفقان‌آلود سرزمینش را نظاره می‌کند، با تصاویری زیبا، حتی پدیده‌های طبیعت را در زمستان در عذاب می‌بیند. حرکت ستارگان از روی ترس، لرزان بودن نور ماه، گردش خورشید از روی بی‌میلی و نفرت، چهره ساکت و آرام رودخانه و مرگ گلها، صحنه‌های غم‌آلودی است که شاعر برای نسبت دادن مرگ به پدیده‌های طبیعت و حسرت و افسوس بر گذران عمر به کار گرفته است:

تَسِيرُ الْكَوْكَبُ سَيْرَ الْحَذَرِ وَيَرْجُفُ فِي الْجَوِّ نُورُ الْقَمَرِ
وَلِلشَّمْسِ مِشْيَةٌ مُسْتَكْرَهٌ يُسَاقُ إِلَى مَنْظَرٍ لَا يُسَرُّ
وَنَهْرٍ كَمِرَاةٍ مَهْمَهٍ جَوْرَةٍ عَلَى وَجْهِهِ مِنْ جَاهَا أَوَّارٌ

وَلِلرَّوْضِ زَهْرٍ بِهِ طَائِحُ تَقْلِبُ فِي الْأَرْضِ كَالْمُحْتَصِرِ
(عقاد، ۱۹۶۹: ۹۴)

ترجمه: «ستاره در آسمان با ترس حرکت می‌کند و نور ماه در فضا می‌لرزد. خورشید مانند کسی که اکراه دارد و به زور او را به دیدن منظره‌ای ناخوشایند می‌برند، حرکت می‌کند. و رودخانه مانند آینه‌ای خالی و دورافتاده است؛ زیرا که اثری از سوز زمستان در چهره او ظاهر شده است. و در باغ گل‌هایی است که در زمین دگرگون می‌شود؛ مانند کسی که در شرف مرگ است.»

همان‌طور که در ابیات بالا مشاهده می‌شود، عقاد تمام پدیده‌های طبیعت را برای بیان حزن و اندوه بسیار خود بیان می‌نماید. حزن و اندوهی که از ظلم و خفقان حاکم بر جامعه و نگاه ناامیدانه شاعر نشأت می‌گیرد. در اینجا بر گذر عمری در چنین سرزمینی افسوس می‌خورد و ابراز اندوه می‌کند و آنرا با مدد گرفتن از عناصر طبیعت بیان می‌کند.

۲-۱-۳ حیرت و بدبینی

پرسش اصلی خیام این است که انسان از کجا آمده و به کجا خواهد رفت و یا چرا کائنات پس از آفرینش و تکوین با تغییر و ناپایداری روبرو می‌شوند؟ خیام در مقابل این پرسش‌های هستی‌شناسانه راه به جایی نمی‌برد و پاسخ فقیهان و اهل کلام نیز او را قانع نمی‌کند. از این رو با حیرت و سرگشتگی مواجه می‌شود. در این راستا آمده که «پیام او پیام حکیم سرخورده‌ای است که همه چیز را دیده و همه چیز را شناخته و آزموده است و با این همه در هرچه دیده و آزموده است، جز نومیدی و بی‌سرانجامی و جز شک و تردید هیچ چیز نیافته است. پیام خردمندی است، نه فلسفه و ریاضی درد جانکاه نومیدیش را درمان کرده است و نه ایمان و عرفان او را امیدوار، خوشبین و مطمئن ساخته است» (زرین کوب، ۱۳۸۹: ۱۲۴). خیام چرخه حیات را چون دایره‌ای می‌بیند که آغاز و انجام ندارد و از این درشگفت است که

نقطه پایانی برای این آمدن و رفتن نمی‌توان تصور کرد:

در دایره‌ای که آمد و رفتن ماست او را نه بدایت نه نهایت پیداست
کس می‌نزد می‌در این معنی راست کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست
(خیام، ۱۳۷۳: ۵۷)

خیام می‌گوید وقتی شواهد کافی در دست نداریم، نباید ادعای حقیقت دانی کرد:

افسوس که سرمایه ز کف بیرون شد وز دست اجل بسی جگرها خون شد
کس نآمد از آن جهان که پرسم از وی کاحوال مسافران دنیا چون شد
(همان: ۶۳)

خیام می‌داند که خداوند که داناترین است، عالم را برای هدفی معین خلق نموده است؛ اما وی در درک این هدف عاجز است و تفکر فراوان در این موضوع او را به حیرت واداشته است:

ای آمده از عالم روحانی تفت حیران شده در پنج و چهاروش و هفت
می‌نوش ندانی ز کجا آمده‌ای خوش باش ندانی به کجا خواهی رفت
(همان: ۵۳)

عقاد نیز در مورد حیرت و سرگردانی خویش، مخاطبان را مورد سؤال قرار می‌دهد. در همین حال که وی بازگشتِ مردگان از دنیای آخرت و نقل اخبار آنجا را رد می‌کند، با حالتی خواهشانه، جویای اخبار و احوال مردگان از طریق کسانی می‌شود که این توانایی را دارند که هرچند به صورت وهم و خیال، آن اخبار را به وی منتقل کنند. او در این باره چنین می‌سراید:

فَهَلْ يَسْرِي إِلَى قَبْرِ خِيَالٍ مِنْ الدُّنْيَا بِأَنْبَاءِ الْأَنَامِ
وَيَمْسِي طَيْفٌ مِنْ أَهْوَى سَمِيرِي وَيُؤْنِسُ وَخْشَتِي تَرْجِيْعُ هَامِ
وَأَحْلُمُ بِالزَّوَاهِرِ دَائِرَاتِ وَبِالزَّهْرِ الْمُنَوَّرِ وَالْعَمَامِ
أَلَا لَيْتَ النَّيَّامَ هُنَاكَ تَحْظِي بِأَحْلَامِ كَأَحْلَامِ النَّيَّامِ

(عقاد، ۱۹۶۹: ۱۰۰)

ترجمه: «آیا خیال و رؤیای کسی از دنیا، شبانه اخبار مردم را به قبر من می‌رساند؟ و شبانگاه خیال محبوب‌ترین هم‌صحبت شب‌های من به کنارم می‌آید و یادآوری خاطراتم، هم‌صحبت تنهایی‌ام می‌شود؟ و رؤیای گلها و ابرها و شکوفه‌هایی را می‌دیدم که شکفته شده‌اند. ای کاش خواب در آنجا (آخرت) همراه با رؤیاهایی بود که در دنیا، آن رؤیاها به خواب می‌آیند.»

عقاد در قصیده «أَمْنَا الْأَرْضُ» پرسش‌هایی درباره هستی و رابطه انسان در دایره خلقت را مطرح کرده و به آنها پاسخ می‌دهد و حیرت و شگفتی خود را از آنها بیان می‌دارد. اغلب این پرسش‌ها و پاسخ‌ها متأثر از آموزه‌های دینی است و گویی غرض اصلی عقاد از این پرسش‌ها و پاسخ‌ها، آن بوده که آدمی را از این نکته آگاه گرداند که نسبت به هستی و خلقت، نگاهی خواب آلود یا سطحی دارد. عقاد در این قصیده، زمین را به مادری تشبیه کرده است که خود باعث عذاب فرزندان می‌شود و گوشت آنچه را که زاییده است، می‌خورد. انسان نیز در این دنیا مانند طفلی است که زمین و روزگار او را به بازی گرفته است. آرزوها و آمالی که در این روزگار وجود دارد به منزله حيله‌ای گرفته شده است که انسان را در آن روزگار فریفته است و دنیا به عنوان بازیچه‌ای برای زمین اختیار شده است:

أَسْأَلُ أَمَّنَا الْأَرْضَ	سَأَلُ الطُّفْلَ لِلْأُمِّ
فَتَخْبِرُنِي بِمَا أَفْضَى	إِلَى إِذْرَاكِهِ عِلْمِي
جَزَاهُ مَا اللَّهُ مِنْ أَمٍّ	إِذَا مَا أَنْجَبَتْ تَيْسِدَ
تُعْذِّي الْجِسْمَ بِالْجِسْمِ	وَتَأْكُلُ لَحْمَ مَا تَلِدُ

(عقاد، ۱۹۸۲: ۱۸)

ترجمه: «همچون سؤال کردن کودک از مادرش، من نیز از مادر خویش زمین، سؤال می‌کنیم. پس به آنچه که علم من به درکش رسید، مرا آگاه ساخت. خداوند، مادر ما زمین را جزای خیر دهد که آن هنگام وضع حمل کرد، آن را زنده به گور

ساخت. جسم خود را با جسم کودکش تغذیه نمود و گوشت فرزند خود را خورد.» ابیات مذکور بیانگر نگاه و بینش شاعر نسبت به این جهان را نشان داده و حیرت او را بیان می‌کند؛ گویا زمین در پاسخ سؤالات شاعر، تمامی واقعیت‌های نهفته در خود را بازگو می‌کند همانطور که می‌بینیم آغاز شعر با سؤال شروع می‌شود. مورد خطاب قرار دادن زمین برای آن است که شاعر در پی آگاهی بی‌واسطه از راز آفرینش و چگونگی آن است؛ چرا که بافت شعری نیز بر این حقیقت اذعان می‌کند. البته نکته‌ای که در بیت اول درخور توجه است، آنکه شاعر به طور مستقیم زمین را مورد خطاب قرار نمی‌دهد؛ بلکه از سؤال و جواب میان خود و زمین خبر می‌دهد. این تعبیر بیانگر نوعی ارتباط عاطفی بین شاعر و زمین است و تشبیهی که خود شاعر بدان اشاره می‌کند بر وجود این ارتباط عاطفی تأکید دارد؛ چراکه هیچ گاه يك كودك برای توبیخ مادر یا بیان فضل خود، به پرسش از مادر نمی‌پردازد و تنها هدف وی، یافتن پاسخ برای سؤالاتی است که ذهن وی را درگیر کرده است. زمین نیز چون مادر به سؤالات این طفل (شاعر) پاسخ می‌گوید و در اینجا است که شاعر خود بر افزوده شدن آگاهی خود از زمین اذعان دارد. در بیت سوم به يك پارادوکس می‌رسیم: «أَنْجَبْتَ تَنْدُ وَ تُغْذِّي الْجِسْمَ بِالْجِسْمِ وَ تَأْكُلُ لَحْمَ مَا تَلَدُ». شاعر بدون اینکه این معما و راز نهفته را حل کند، به دنبال ابیات دیگر می‌رود. گویا این مساله برای خود شاعر نیز حل نشده و خواسته در این باره عرض اندامی کند و به مخاطب برساند که پی که شاعر را به بیان چنین تعبیری وادار می‌کند. آنچه در اینجا مهم به نظر می‌رسد، اینکه شاعر از زمین چه حقایقی را می‌شنود که آن را چون مادری می‌یابد که هم می‌زاید و هم زنده به گور می‌کند و هم از گوشت ادامه آمده است:

وَأَيْنَ عِظٍ ——— أَمُّ مِنْ نُبْهَاءِ	مِنَ الْمَاضِيَّيْنَ فِي السَّيْرِ ———
فَقَالَتْ قَدْ صَنَعْتُ بِهَا	لَكُمْ حُلُوًى مِنَ الثَّمَرِ ———
وَمَا الْمَجْدُ الَّذِي أَضْرَى	قُلُوبَ بَنِيكَ فَاشْتَجِرُوا ———

فَقَالَتْ حَيٍّ لِّهٖ كُبْرَى يَرَاهَا الْقَلْبُ لَا الْبَصَرُ
(همان: ۱۹)

سوال دوم بدین گونه است که استخوان انسان‌های سرشناس چه شد؟ و کجا هستند؟ پاسخ زمین در برابر این سؤال، بیت دوم است. در اینجا شاعر با درایتی بی‌نظیر به این حقیقت اشاره می‌کند که انسان‌های بزرگ و مشهور آن کسانی هستند که برای بشریت کاری انجام دهند و آنها را برای رسیدن به فضیلت‌ها و کمال یاری کنند. از این روی در بیت دوم شاهد «لکم حلوي من الثمر» می‌باشیم. گویی با طرح سؤال دوم شاعر می‌خواسته به پوچ و بی‌ارزش بودن اهداف دنیوی اشاره کند. مؤید این برداشت بیت بعدی است؛ زیرا از این مجد و شکوه به «حیله» تعبیر می‌شود، چیزی که در میان امت اسلامی سخت منفور و زشت است. این حیله و فریبی که چشم‌ظاهرین از درک و دیدن آن عاجز است، همان متاع‌های ناچیز دنیوی است. در اینجا نشانه‌های مکتب تصوف و زهد دیده می‌شود؛ زیرا از نظر صوفیان هم دنیا و هم لذت‌های آن چیزی جز فریب دادن آدمی و غافل کردن او از رسیدن به کمال مطلق نمی‌باشد.

۲-۱-۴ مَو

خمر در مکتب تصوف و مشرب عارفان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ به‌طوری‌که اغلب عارفان و صوفیان در وصف آن اشعاری را سروده‌اند و این مسأله آن چنان روشن است که نیازی به اثبات ندارد. عارفان و صوفیان نه تنها با این کار خود مبعوض و منفور نشدند؛ بلکه محبوبیتی خاص در میان مردم پیدا کردند، علت این امر نیز روشن است؛ چون آنها از خمر يك معنای دیگری استفاده می‌کردند و در اشعارشان خمر، نقش نماد و رمز را بازی می‌کند. «می» یکی از درونمایه‌های کلیدی شعر خیام است و در سرتاسر رباعیات او حضور دارد. می، نماد نوع خردی است که اثرش حالت انقطاعی است که شخص برای بهره‌مند شدن از کاملترین حد ممکن

زندگی بدان نیاز دارد (امین رضوی، ۱۳۸۵: ۱۲۱). سخن از شادخواری و باده نوشی، بعد از اندیشه مرگ، بیشترین بخش از رباعیات خیام را دربرمی‌گیرد. ذکر می و لوازم مربوط به آن در سخن خیام بسامدی فراوان دارد؛ چنانکه می، باده، شراب، کاسه، جام، عیش، کوزه و خوردن یا نوشیدن می، بخش عمده‌های از موتیف‌های سخن خیام را ساخته است. پرداختن به مضمون باده نوشی و می‌گساری در اشعار خیام، چنان گسترده است که نزد خواننده اشعارش این گمان در حق وی می‌رود که او پیوسته به کارآب مشغول بوده و به باده‌گساری می‌پرداخته است (خسروی و ذوالفقاری، ۱۳۹۵: ۱۴۲).

مستی و شراب وجوه گوناگون اندیشه خیامی را کنار هم می‌آورد و نظریه وجودی منسجمی درباره اینکه چگونه شخص می‌تواند با موقت بودن زندگی و پدیده مرگ روبرو شود و در عین حال زندگی روحانی موفق‌تری را بگذراند، عرضه می‌کند (امین رضوی، ۱۳۸۵: ۱۲۲). خیام عمر جاودانی و حاصل دور جوانی را در «می» تعریف می‌کند و زندگانی را در همین دم یا لحظه‌ای می‌داند که در آن است:

می نوش که عمر جاودانی این است خود حاصلت از دور جوانی این است
 هنگام گل و باده و یاران سرمست خوش باش دمی که زندگانی این است
 (خیام، ۱۳۷۳: ۶۰)

در شعر عقاد سخن از خمری است که با نوشیدن آن، آدمی با ارزش‌ترین نعمت خویش؛ یعنی عقل را از دست می‌دهد، در شعر عقاد به خمری تبدیل می‌شود که روح بخش است و نه تنها آدمی را مست نمی‌کند؛ بلکه او را غرق در دریای خاطرات می‌کند:

يا نَدِيمَ الصَّبَوَاتِ أَقْبَلَ اللَّيْلَ فَهَاتِ
 وَأَقْبَلَ الْهَمَّ بِكَأْسٍ سُمِّيتْ كَأْسُ الْحَيَاةِ
 خَرَّبَ الْقَلْبَ فَعَمَّرَ هِ بِجِرِ السَّكِنَاتِ
 خَمْرُهُ مَلَأَ قَلْبِي بِقَدِيمِ الذِّكْرِيَّاتِ

(عقاد، ۱۹۸۲: ۱۴)

ترجمه: «ای همنشین جوانی و روزگار خوش زندگی، شب آمد؛ پس بیا و حزن و اندوه را با جامی که جام زندگی نامیده می‌شود، از بین ببر. دل را خراب کرد؛ پس آن را با همسایگان آباد کن. شرابی که قلبم را خاطرات قدیمی پر می‌کند.»
طوق استعمار بر عقاد شدت گرفت و ظلمی که بر هم وطنانش روا می‌شد، بسیار بیشتر از آن بود که نفس حساس عقاد بتواند آن را تحمل کند. عقاد ناامید شد و آسایش و آرامش خود را در میخانه‌ها جستجو کرد.

۴-۵ معشوق و یار زیباروی در زندگی

خیام قلبی داشت که عاشق زیبایی بود و هر جا چشمش به زیبایی می‌افتاد، درباره آن می‌سرود. او در مذهب شخصی خود معتقد بود که هدف از زندگی لذت بردن است. او ابیات زیادی از رباعیات خود را در وصف ماهرویان و زیبارخان و عشاق آنها سروده است. در این سروده های خیام آن وجه از تغزل که نگاهی زمینی به معشوق دارد، وجود ندارد. او زیبایی معشوق را جلوه‌های از زیبایی‌های طبیعت می‌داند که انسان در این عمر اندک خود باید از آن لذت و بهره ببرد. او زن را وسیله تکمیل عیش و زینت بخش مجالس خود می‌داند و همیشه در کنار آن از شراب یاد می‌کند:

چون لاله به نوروز قدح گیر به دست
می نوش به خرمی که این چرخ کهن
با لاله‌رخی اگر تو را فرصت هست
ناگاه تو را چو خاک گرداند پست
(خیام، ۱۳۷۳: ۲۷)

و:

این کوزه چو من عاشق زاری بوده است
این دسته که بر گردن او می‌بینی
در بند سر زلف نگاری بوده‌ست
دستی‌ست که برگردن یاری بوده‌ست
(همان: ۳۱)

محمود عقاد نیز جلوه‌های خاصی از توصیف را در لابه‌لای اشعارش به وصف

معشوقه‌اش اختصاص داده است. همچنان‌که توصیف معشوق از مهمترین مضامین عشق در مکتب رمانتیک است. عقاد در سروده‌ای زیبا معشوق خود را از دیگران برتر و بالاتر می‌داند و نیز زیبایی معشوقش را همچون دامی می‌داند که عاشق را به سمت زیبایی خود جلب کرده و از وصال باز می‌دارد:

وَرَدَّتِي يَا صَاحِبِي فِي الْوَرْدِ بِدَعُ طَبْعُهَا طَبْعُ، وَكُلُّ الْوَرْدِ طَبْعُ
طَبْعُهَا كَالْفَخِّ يَنْهَاكَ وَيَدْعُو وَيَلَاءُ النَّفْسِ فِي مَسِّ جَنَاهَا
وَرَدَّتِي آفَتْهَا قَرْطُ التَّحَدَّى جَاوَزَتْ فِي كُلِّ شَيْءٍ كُلَّ حَدِّ
حُسْنُهَا هِيَهَاتَ مِنْهُ حُسْنُ وَرْدٍ شَوْكُهَا أَنْفَدُ مِنْ شَوْكِ سَوَاهَا
(عقاد، ۱۹۶۹: ۴۸-۴۹)

ترجمه: «ای دوستم، گل من در بین گلها بی نظیر است و هر گلی عادی دارد؛ ولی خوی و سرشت گل من، زیبایی اوست. سرشت آن همیشه دامی است که تو را فرا می‌خواند و از خود دور می‌سازد و بلای انسان زمانی است که ثمره و میوه‌ی آنرا لمس می‌کند و به مصیبت گرفتار می‌شود. آفت گل من به کثرت رقابت و رقیب طلبیدن است. او در هر رقابتی شرکت کند، به بالاترین حد در آن می‌رسد. حسن و زیبایی آن برتر از حسن هر گل دیگری است و خارش (خطر) نیز نافذتر و تیزتر از خار دیگر گلهاست.»

البته دوری و فراق باعث دردمندی و رنجوری عاشق نسبت به معشوق شده و نیز شاعر را وادار به سرودن اشعار سوزناکی در باب معشوق وامی‌دارد. شاعر با دیدگانی سرشار از اشک و اندوه، ناله سر می‌دهد و به یاد خاطرات شیرینش با معشوق، از درون آه می‌کشد و در شب‌های تنهایی او را فرا می‌خواند. خیام از فراق یار چنین می‌سراید:

پرخون زفراقت جگری نیست که نیست شیدای تو صاحب‌نظری نیست که نیست
باآنکه نداری سر سودای کسی سودای تو در هیچ سری نیست که نیست
(خیام، ۱۳۷۳: ۴۳)

عقاد نیز در قطعه شعری زیر از فراقش و طولانی شدن آن سخن می‌گوید:

قُبَلَةُ بَعْدَهَا يَطُولُ الْفِرَاقُ وَعِنَاقُ، وَلَيْسَ بَعْدُ عِنَاقُ
 سَوْفَ أَبْكِيكَ وَالْمَحَاجِرُ شُكْرِي يَدْمُوعٍ مِنَ الْفُؤَادِ تَسْـَٔرَاقُ
 سَوْفَ أَدْعُوكَ فِي الدُّجَى بِأَيْنٍ وَزَفِيرٍ فِي الصَّدْرِ مِنْهُ احْتِرَاقُ
 (عقاد، ۱۹۶۹: ۹۶)

ترجمه: «بوسه‌ای که بعد از آن فراق طولانی می‌شود و هم‌آغوشی که بعد از آن هم‌آغوشی وجود ندارد، بر تو خواهم گریست و کاسه چشمم از اشکی می‌شود که از دل می‌ریزد. سپس تو را در تاریکی می‌خوانم با آه و ناله‌ای که در دل از آن آتشی افروخته است.»

۴-۶ جبر و تقدیرگرایی

از جمله محورهای مضامین رباعیات خیام، مسئله جبر در زندگی است. خیام در دوره‌ای می‌زیست که عقاید اشعری در آن شکوفا شده بود. درست است که نمی‌توان خیام را اشعری مسلک دانست؛ ولی نباید این مسأله را نیز نادیده گرفت که جو حاکم فکری در آن دوره، مسئله جبر بود. علاوه بر این، ظلم و ستم سیاسی، بی‌عدالتی اجتماعی و اتفاقات طبیعی نیز به پذیرش قضا و قدر کمک می‌کرد (هدایت، ۱۳۵۳: ۶۰-۶۱). خیام در این راستا می‌گوید:

ای آنکه نتیجه چهار و هفتی وز هفت و چهار دائم اندر تفتی
 می‌خور که هزار باره بیشتر گفتم باز آمدنت نیست چو رفتی؛ رفتی
 (همان: ۶۳)

و:

بر لوح نشان بودن‌ها بوده‌است پیوسته قلم ز نیک و بد فرسوده‌است
 در روز ازل هر آنچه بایست بداد غم خوردن و کوشیدن ما بیهوده‌است
 (همان: ۶۴)

عقاد به این مسأله در قصیده «الدنيا الميَّنة» اشاره می‌کند. دنیایی که عقاد به توصیف آن می‌پردازد، دنیایی است که مرده و بی‌روح است. علت این نوع نگاه در نزد عقاد بدان سبب است که دنیا و وعده‌های آن دروغ و بی‌اساس است و در آن انسان‌های بی‌کفایت به جایگاه‌های والا دست می‌یابند. عقاد در فلسفه و عشق به حد والایی می‌رسد. او همه‌ی چیزها را با چشم يك فیلسوف می‌بیند و از این زاویه (فلسفه) به همه چیز می‌اندیشد. ما در این قصیده، در برابر يك عاشق فیلسوف قرار داریم که سه ملکه عاطفه، عقل و بیان را در جهت توضیح افکار خود به کار می‌بندد. در این شعر، شاعر ابتدا سخنی را از عشقش ذکر می‌کند و بیان می‌دارد که ویژگی‌های آن عشق چیست و سپس می‌پرسد که آیا در عشقش، چیزی وجود دارد که به سرزنش منجر شود؟ آیا ممکن است که در افکارش خطا کار باشد؟ و سپس با محبوبش صحبت می‌کند و از او می‌خواهد که به او اجازه دهد تا او را دوست بدارد؛ چرا که وی در مورد زیبایی‌های معشوق سخن گفته است. عقاد در آغاز این قصیده می‌گوید:

لَقَدْ مَاتَ الدُّنْيَا وَقَدِمَا رَأَيْتُهَا عروساً حَفَا فِيهَا عَرَائِسُ حُورُ
نَعَمْ مَاتَ الدُّنْيَا بِنَفْسِي وَمَنْ يَعِشْ وَقَدْ مَاتَ الدُّنْيَا، فَأَيْنَ يَصِيرُ؟
(عقاد، ۱۹۶۹: ۳۹)

ترجمه: «دنیا نابود گشت، و از دیرباز آن را همچون عروسی دیده‌ام که حوریانِ نوعروسی او را دربرگرفته‌اند. بله! دنیا از میان رفت؛ پس به جانم سوگند! با وجودِ مرگ دنیا، هر آنکه زندگی خواهد کرد، سرانجامش کجاست؟!»

چنانچه ملاحظه می‌کنیم، در بیت‌های بالا عقاد با تأکیدی شدید، عقیده خود را بیان می‌کند. نشانه‌های این تأکید را می‌توان در آمدن لام موطئه قسم «لقد»، ماضی آمدن فعل «مات»، آمدن حرف جواب «نعم»، و تکرار عبارت «ماتت الدنيا» مشاهده نمود. سپس عقاد با پرسش «من یعش فأین یصیر؟» خود را از مردم جدا می‌کند و این نگاه را «ماتت الدنيا» به خود نسبت می‌دهد. این فردگرایی به قول

مندور (۱۳۸۵: ۷۹) جزء فلسفه عقاد به شمار می‌رود و از نظر عقاد، ادیبی که امکان دست یافتن به شخصیت مستقل و اصیل او در ادبش نباشد، استحقاق این را ندارد که محققان به بررسی او بپردازند.

شاعر در ادامه می‌گوید:

وَكَأَنْتَ يَتِيهِ اللَّبُّ كَيْفَ بِنَاؤُهَا فَأَمَسْتُ يَتِيهِ اللَّبُّ كَيْفَ تَبَوُّر
وَأَخْصَبَ مَرَعَى اللَّهِ فِي جَنَابِهَا وَمَا مِنْ جَنَى إِلَّا مِنْى وَغُرُور
نَعَمْ مَاتَ الدُّنْيَا بِنَفْسِي فَهَلْ لَهَا بِعَطْفِكَ مِنْ بَعْدِ الْمَمَاتِ نُشُور
(همان: ۳۹)

ترجمه: «و خرد آدمی در اینکه بنای دنیا چگونه است، سرگردان است؛ و خرد همین‌گونه نیز در این که نابودی دنیا چگونه است سردرگم است. چراگاهِ لهو و بازی در کنار دنیا، خرّم و سرسبز است؛ اما هرآنچه که از دنیا به دست می‌آید، تنها فریب و آرزوست. بله! دنیا نابود گشت! سوگند به جانم، آیا بعد از مرگ دنیا، رستاخیزی برای دنیا در کنارت وجود دارد؟»

در بیت‌های بالا به فریبندگی و غداری دنیا اشاره شده است و شاعر به دگرگونی و تحول ناگهانی امور دنیوی اشاره می‌کند. در تمامی بیت‌های بالا بافت شعری در حوزه معنایی منفی نسبت به دنیا پیش می‌رود و استعاره «مرعى اللهو کل لذتها» و شیرینی‌های دنیا دامی برای آدمی به حساب می‌آید. ادامه بیت «وما من جنى إلا منى و غرور»، هاله‌ای از زشتی و تنفر نسبت به دنیا پدید می‌آورد. آمدن «نعم مات الدنيا» به صورت مجدد برای آن بوده است که این معنا در روح و جان مخاطبان جای گرفته و تثبیت شود. شاعر در ادامه آورده است:

فَفِي كُلِّ نَفْسٍ عَالَمٌ يُرْهَبُ الرَّدَى وَمِنْ كُلِّ حُسْنٍ حِينَ يَعْطِفُ صَوْر
لَكَ الْحُسْنُ فَأَمْنَعَهُ وَلَكِنَّ مَنْ يَغُلُّ مِنَ النَّاسِ دُنْيَاهُمْ فَذَاكَ مُغِيرُ
(عقاد، ۱۹۶۹: ۲۹)

در این ابیات نیز شاعر به همان اندیشه و بینش قبلی اشاره می‌کند و در پایان

به جبر و تقدیر تن در می‌دهد و کسی را که مردم را از دنیایشان غافل می‌سازد، جز غارتگری بیش نمی‌بیند.

۷-۶-۷-۶ حزن و اندوه از حیات دنیا

با مطالعه رباعیات خیام در می‌یابیم که در برخی رباعیات وی حزن و اندوه سایه افکنده است. او در برابر گذرا و ناچیز بودن زندگی اندوهگین است. این حزن و اندوه را می‌توان در ابیات زیر مشاهده کرد:

چون حاصل آدمی در این شورستان جز خوردن غصه نیست تا کندن جان
خرم دل آنکه زین جهان زود برفت و آسوده کسی که خود نیامد به جهان
(خیام، ۱۳۷۳: ۶۹)

در سروده‌های عقاد نیز حزن و اندوه مشاهده می‌شود و او مانند خیام خواهان رها شدن از اندوه است. او در قصیده «الوقار المستعار» هموطنان خود را از اینکه به ظواهر امور توجه دارند، باز می‌دارد تا توجه آنها را به عمق و بطن تجارب و مسایل زندگی آگاه گرداند. او در این قصیده سعی بر آن دارد که به مخاطبان خود بفهماند که تظاهر به انجام کارهای نیک شاید برای مدت زمان اندکی سودمند باشد؛ اما در طولانی مدت بیشتر از آنکه باعث رشد انسان شود، او را از حرکت باز می‌دارد؛ زیرا بالأخره مردم به کنه ذات او و افکارش پی خواهند برد. وی در این قصیده از زبان عتاب و سرزنش استفاده کرده و از این طریق سعی در اصلاح آنان نموده است:

أَتَعَبْتَ نَفْسَكَ بِالْوَقَارِ فَأَقْصِرْ وَالْعِبْ كَمَا لَعِبَ الصَّبَا وَتَأْطِرْ
يُغْنِيكَ حُسْنُ أَنْتَ لِإِسْ تَاجِهٍ عَنْ هَيْبَةِ السَّفَاحِ وَالْإِسْكَندَرِ
(عقاد، ۱۹۶۹: ۱۳)

ترجمه: «خود را با وقار ورزیدن به رنج انداختی، پس کوتاه بیا! و همچون بازی کودکانه، تو هم سرگرم باش و شادی کن. آن زیبایی که تو، تاج آن را بر سر داری، تو را از هیبت سفاح و اسکندر، بی‌نیاز می‌دارد.

اگر نگاهی اجمالی به شرایط و جو بیرونی مصر در زمان عقاد داشته باشیم، به این واقعیت پی خواهیم برد که در آن زمان جامعه‌ی مصر رو به انحطاط نهاده بود و در زمان وی از اسلام جز پوسته‌ای از عبادات و مناسک چیزی به جای مانده بود و کمتر کسی درباره‌ی ارزش اخلاقی دین و تأثیری که عبادات باید در نیک رفتاری انسان داشته باشد، می‌اندیشید (اصلائی، ۱۳۷۴: ۸۱). با توجه به مطلب مذکور، شعر «الوقار المستعار» در واقع بازتابی از این معضل و درد اجتماعی است که با زبانی عتاب گونه و توبیخ آمیز سروده شده است. برای مثال نشانه‌های این امر در بیت های بالا آمده است. تعبیرهایی؛ همچون «أتعبت، فأقصر، ألعب و...» دلیل بر صدق این مدعاست. آمدن «السفاح و الإسکندر» بافت معنای قصیده را به جنبه‌ی منفی می‌کشاند؛ زیرا این دو فرد در تاریخ به خونریزی و کشتار شهرت یافته‌اند. شاید بتوان گفت عقاد با این تعبیر می‌خواسته به تبدیل شدن ضد ارزشها به ارزش اشاره کند و این چنین می‌توان حزن و اندوه غالب بر قطعه شعری‌اش را دریافت.

۳. نتیجه

اندیشه‌های خیامی حضور شگفت‌انگیزی در شعر دنیای امروز دارد؛ همین امر وی را شاعری پرآوازه و جهانی کرده است. دیدگاه ویژه خیام به مرگ و زندگی در شعر شاعران امروزی عرب زبان انعکاس درخوری یافته است. شاید نابسامانی و آشفتگی دنیای معاصر و جریان های فکری و فلسفی حاکم بر ادبیات امروز، از عوامل اساسی این رویکرد به افکار خیامی باشد. نتایج حاصل از بررسی رباعیات خیام و دیوان عباس محمود عقاد عبارت است از:

- در بررسی عنصر اندیشه و موضوع «مرگ و زندگی» با توجه به آنچه در اشعار خیام و عقاد مشاهده می‌شود، هر دو شاعر بر مفهوم ناپایداری دنیا تأکید داشتند. عقاد مانند خیام، مرگ را امری محتوم می‌دانست که هیچ راه گریزی برای آن وجود ندارد. البته عقاد مانند خیام، تکیه فراوانی بر این موضوع ندارد، حال آنکه خیام با

این موضوع زندگی کرد و مهمترین دغدغه زندگی اش بود؛ اما این مسأله در دیوان عقاد، یکی از دغدغه‌هایش به شمار می‌رفت.

- در بررسی موضوع «حیرت و بدبینی از حیات دنیا» مشخص شد که عقاد هم مانند خیام با طرح پرسش‌هایی، حیرت خود را در برابر اسرار جهان اظهار داشته است. اما رویکرد و طرح مسأله دو شاعر متفاوت است. بدبینی موجود در حیرت خیام از عقاد بسیار بیشتر است و عقاد هم در اصول و مبانی دین هیچگاه شکی به خود راه نداد.

- در بررسی موضوعات «معشوق و باده‌نوشی» نشان می‌دهد که هر دو شاعر درباره نقش معشوق و یار زیباروی در زندگی سخن گفتند؛ اما عقاد مانند خیام به می و می‌گساری نپرداخت و منظور وی از می و شراب، بُعد عرفانی آن است.

- عقاد با توجه به شرایط حاکم بر زمانه و استبداد و استعمار موجود، از دنیای خود محزون و اندوهگین است و می‌توان این حزن را در سروده‌هایش احساس کرد. او به خاطر مردم سرزمینش ناراحت است. این حزن و اندوه را می‌توان در برخی از رباعیات خیام به خاطر سپری شدن روزهای خوش مشاهده کرد.

کتابنامه

الف: منابع فارسی

۱. اصلانی، سردار، (۱۳۷۴)، جایگاه عقاد در ادب معاصر عرب، کیهان فرهنگی، شماره ۱۲۲، ص ۸۰-۸۲.
۲. امین رضوی، مهدی، (۱۳۸۵)، صهبای خرد (شرح احوال و آثار حکیم عمر خیام نیشابوری)، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران: سخن.
۳. پناهی سمنانی، محمد احمد، (۱۳۷۰)، حسن صباح چهره شگفت‌انگیز تاریخ، چاپ چهارم، تهران: نشر کتاب نمونه.
۴. حسامپور، سعید و کاووس حسنعلی، (۱۳۸۸)، رویکردهای پنجگانه در

- خیام‌شناسی، کاوش‌نامه زبان و ادبیات فارسی، ۱۸ (۱۰)، ص ۱۸۳-۲۰۰.
۵. خسروی، علی و محسن ذوالفقاری، (۱۳۹۵)، سبک‌شناسی رباعیات خاقانی با نگاه به تأثیرپذیری از خیام، فصلنامه علمی پژوهشی کاوش‌نامه، ۳۳ (۱۷)، ص ۶۵-۹۶.
۶. خیام، عمر، (۱۳۷۳)، رباعیات، با تصحیح، مقدمه و حواشی: محمدعلی فروغی و قاسم غنی، به کوشش ع. جریزه دار، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.
۷. دشتی، علی، (۱۳۷۷)، دمی با خیام، چاپ دوم، تهران: اساطیر.
۸. زرین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۹)، با کاروان حله، چاپ شانزدهم، تهران: انتشارات علمی.
۹. مندور، محمد، (۱۳۸۵)، نقد و ناقدان معاصر، ترجمه عباس طالبزاده شوشتری، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
۱۰. هدایت، صادق، (۱۳۵۳)، ترانه‌های خیام، چاپ ششم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۱. یوسفی، غلامحسین، (۱۳۸۸)، چشمه روشن (دیداری با شاعران)، چاپ دوازدهم، تهران: علمی.

ب: منابع عربی

۱. بگار، یوسف حسین، (۱۹۸۲)، تأثر جماعة الديوان بر رباعیات الخيام، ط ۱، بیروت: دار ناصیف.
۲. بگار، یوسف حسین، (۱۹۹۹)، رباعیات الخيام في الأدب العربي، ط ۱، بیروت: دارالجيل.
۳. بگار، یوسف حسین، (۱۹۸۹)، عمر الخيام والرباعیات في آثار الدارسين العرب، ط ۱، بیروت: دار المناهل.
۴. درویش، ابراهیم، (۲۰۱۰م)، مائة وخمسون عاماً مرّت علی ترجمة رباعیات

- الخيام، القاهرة: مؤسسة جذور الثقافية.
٥. سكوت، حمدي، (١٩٦٤)، أعلام الأدب المعاصر في مصر (عباس محمود العقاد)، ط١، القاهرة: دارالكتاب المصري.
 ٦. شورابي، ابراهيم امين، (١٩٥٤)، حافظ الشيرازي شاعر الغناء والغزل، ط١، القاهرة: دارالمعارف.
 ٧. ضيف، شوقي، (١٩٨٨)، مع العقاد، القاهرة: دارالمعارف.
 ٨. عقاد، عامر، (١٩٦٨)، لمحات من حياة العقاد، القاهرة: دار الشعب.
 ٩. عقاد، عباس محمود، (١٩٦٩)، أنا، ط١، بيروت: دارالكتاب العربي.
 ١٠. _____، (١٩٨٢)، وهج الظهيرة، بيروت: دارالعودة.
 ١١. عوض، طاهر بن عبداللطيف، (١٩٨٩)، المرأة في شعر العقاد، ط١، القاهرة: مكتبة الكليات الأزهرية.
 ١٢. معري، ابوالعلاء، (٢٠١٦)، اللزوميات «لزوم ما لا يلزم»، مصر: مطبعة المحروسة.
 ١٣. المهزومي، أبو هفان عبد الله بن أحمد بن حرب، (١٩٥٣)، أخبار أبي نواس، به كوشش عبد الستار أحمد فراج، القاهرة: مكتبة مصر.